

کهن‌ترین نسخه دیوان حافظ

دکتر سید محمدباقر کمال‌الدینی

استادیار دانشگاه پیام نور

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری^۱

درباره حافظ

حافظ بزرگ‌ترین شاعر قرن هشتم قمری و یکی از معروف‌ترین شاعران زبان فارسی در ایران و جهان است که برای اکثریت علاقه‌مندان به شعر و ادب فارسی شناخته شده است و نیاز به معرفی ندارد. شعر حافظ، زبان دل مردم اعم از عامی و تحصیل‌کرده، شهری و روستایی و کوچک و بزرگ است که از روزگاران گذشته تا امروز با آن مأنوس بوده‌اند. منبع اصلی الهامات حافظ، قرآن است و حافظ به مدد قرآن، احادیث و تفاسیر، نکات زیبا و تعبیرات دلنشینی در دیوانش خلق کرده است.

دیوان حافظ

شعر حافظ از همان آغاز مورد توجه مردم قرار گرفت و هرچند صنعت چاپ موجود نبود، در سینه‌های علاقه‌مندان ثبت و ضبط شد. اولین چاپ دیوان حافظ حدود سال‌های ۱۲۱۲ق در

لکنهو انجام شد و از آن زمان تاکنون صدها بار در ایران و دیگر نقاط جهان به چاپ رسیده است. از چاپ‌های معروف دیوان حافظ تا امروز عبارتند از: چاپ خلخالی در سال ۱۳۰۶ش، پژمان در سال ۱۳۱۵ش، قزوینی ۱۳۲۰ش، خانلری ۱۳۲۷ش، انجوی ۱۳۴۲ش.^۲

معرفی کهن‌ترین نسخه دیوان حافظ

دست‌خطی از حافظ که در این مقاله معرفی و اختلافات آن با نسخه قزوینی و غنی آورده می‌شود، مورخ سال ۸۰۷ ق/ ۱۴۰۴م است که در مقایسه با قدیمی‌ترین نسخه چاپ قزوینی یعنی نسخه خلخالی (مورخ ۸۲۷ ق) بیست سال به زمان حافظ نزدیکتر است. این نسخه که به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین دستخط دیوان حافظ نیز باشد، شامل ۴۱ غزل و ۲ قطعه است که در حاشیه کلیات عبید زاکانی در ۱۶ ورق نوشته شده است و به شماره ۵۵۵/۱۵ در گنجینه دستخط‌های انستیتوی شرق‌شناسی و میراث خطی آکادمی علوم تاجیکستان وجود دارد. نگارنده امیدوار است معرفی این نسخه محققان را در باب حافظ‌شناسی کمک کند.

مشخصات نسخه

«نستعلیق شکسته زیبا و نسخ خوش خط، ۸۰۷ ق، ۱۶ ورق، ۱۴ در ۱۹ سانتی‌متر، متن نسخه دارای ۴۱ غزل و ۲ قطعه است. این نسخه مکمل قدیمی‌ترین نسخه اشعار شاعر باشد».^۳ ابیات موجود در نسخه و مقابله آنها با نسخه قزوینی و غنی (۱۰ غزل به‌عنوان نمونه):

(۱)

الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها	که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان زلف ^۴ بگشاید	ز تاب زلف ^۵ مشکینش چه خون افتاد در دلها
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم	جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها
به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید	که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل	کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آری ^۶	نهان کی ماند آن رازی کز آن ^۷ سازند محفلها



حضورى گر همى خواهى مشو غايب ازو^۸ حافظ متى ما تلق من تهوى دع الدنيا و اهملها

(۲)

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندوش^۹ بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقى مى باقى که در جنت نخواهى يافت

کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر و دل^{۱۰} که ترکان خوان یغما را

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنى است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روى زيبا را

حدیث از مطرب و نى^{۱۱} گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا

من از آن حسن روزافزون که يوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زليخا را

بدم گفتى و خرسندم جزاک الله نکو گفتى^{۱۲}

جواب تلخ مى زيبد لب لعل شکرخارا

نصيحت گوش کن جانا که از جان دوستر^{۱۳} دارند

جوانان سعادت‌مند پند پير دانارا

غزل گفتى و در سفتى بيا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشانند فلک عقد ثريارا

(۳)

ساقى به نور باده برافروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ما در پياله عكس رخ يار ديده‌ايم

اى بى خبر ز لذت شرب مدام ما

چندان بود کرشمه و ناز سهى قدان

کايد به جلوه سرو صنوبر خرام ما^{۱۴}



هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
 ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست
 ای باد اگر به گلشن احباب بگذری
 گو نام ما ز یاد به عمداً چه می‌بری
 حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان
 دریای اخضر فلک و کشتی هلال

(۴)

ساقیا آمدن عید مبارک بادت
 در شگفتم که درین مدت ایام فراق
 برسان بندگی دختر رز گو به درآی
 شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست
 شکر ایزد که ازین باد^{۱۹} خزان رخنه نیافت
 چشم بد دور کزان تفرقه خوش^{۲۰} باز آورد
 حافظ از دست مده صحبت^{۲۱} این کشتی نوح

(۵)

به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست
 سرشک من که ز طوفان نوح دست ببرد^{۲۲}
 بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر
 ملامتم به خرابی مکن که مرشد عشق
 زبان مور به آصف دراز گشت و روان^{۲۴}
 دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
 مرنج حافظ و از دلبران حفاظ مجوی

(۶)

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
 بیار باده که بنیاد عمر بر بادست



غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
 چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب
 که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
 ترا ز کنگره عرش می‌زنند صغیر
 نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر
 مچو درستی عهد از جهان سست نهاد
 غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
 رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
 نشان عهد^{۲۹} وفا نیست در تبسم گل
 حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ
 ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست
 سروش عالم غییم چه مزدها دادست
 نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
 ندانمت که در این دامگه چه افتادست
 که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
 که این عجوزه^{۳۷} عروس هزار دامادست^{۲۸}
 که این لطیفه عشقم ز رهروی یادست
 که بر من و تو در اختیار نگشادست
 بنال بلبل عاشق که جای فریادست
 قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

(۷)

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است
 ای نازنین صنم^{۳۱} تو چه مذهب گرفته‌ای
 چون نقش غم ز دور بینی شراب خواه
 از آستان پیر مغان سر چرا کشیم
 در راه ما شکسته دلی می‌خرند و بس
 دی وعده داد و صلح و در سر شراب داشت
 یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
 شیراز و آب رکنی و این باد خوش نسیم
 فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست
 ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم
 حافظ چه طرفه شاخ نباتی است کلک تو
 شمشاد سایه پرور من^{۳۰} از که کمترست
 کت خون ما حلال‌تر از شیر مادرست
 تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست
 دولت در این^{۳۲} سرا و گشایش بر این^{۳۳} درست
 بازار خودفروشی از آن راه دیگرست^{۳۴}
 امروز تا چه گوید و بازش چه در سرست^{۳۵}
 صد بار گرچه^{۳۶} می‌شنوم نامکررست
 عیش مکن که آب^{۳۷} رخ هفت کشورست
 تا آب ما که منبعش الله اکبرست
 با پادشه بگوی که روزی مقدرست
 کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکرست

(۸)

روضه خلد برین خلوت درویشانست
 مایه محتشمی خدمت درویشانست



فتح آن در نظر رحمت درویشانست
 منظری از چمن نزهت درویشانست
 کیمیائست که در صحبت درویشانست^{۴۱}
 بی تکلف بشنو دولت درویشانست
 خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست^{۴۲}
 از ازل تا به ابد فرصت درویشانست
 منظرش^{۴۳} آینه طلعت درویشانست
 سر و زر در کنف همت درویشانست
 همه در بندگی حضرت درویشانست^{۴۴}
 صورت خواجگی و سیرت درویشانست

(۹)

غم این کار نشاط دل غمگین منست
 وین کجا مرتبه چشم جهان‌بین منست
 از مه روی تو و اشک چو پروین منست
 خلق را ورد زبان مدحت و تحسین منست
 کین کرامت سبب حشمت و تمکین منست
 کار آن شوخ سیه چرده شیرین منست^{۴۷}
 زانکه منزلگه سلطان دل مسکین منست
 که لبش جرعه کش خسرو شیرین منست^{۴۸}

(۱۰)

ببین که در طلبت حال مردمان چو نیست
 ز جام غم می لعلی که می خورم چو نیست
 اگر طلوع کند طالع همایون است
 شکنج طره لیلی مقام مجنونست

کنج^{۳۸} عزلت که طلسمات عجایب دارد
 قصر فردوس که رضوانش به دربانی رفت
 آنکه^{۳۹} زر می شود از پرتو آن قلب سیاه
 دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
 گنج قارون که فرو می رود^{۴۱} از قهر هنوز
 از کران تا به کران لشکر ظلمت ولی
 روی مقصود که شاهان به دعا می طلبند
 ای توانگر مفروش این همه نخوت که تو را
 حافظ آنجا به ادب باش که سلطان و ملک
 بنده آصف عهدم که در این سلطنتش^{۴۵}

روزگاریست که سودای بتان دین منست
 دیدن لعل^{۴۶} ترا دیده جان‌بین باید
 یار من باش که زیب فلک و زینت دهر
 تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرد
 دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
 رسم عاشق‌کشی و شیوه شهرآشوبی
 واعظ شحنه‌شناس این عظمت گو مفروش
 حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان

ز گریه مردم چشمم نشسته در خونست
 به یاد لعل تو و آن دو چشم میگونست^{۴۹}
 ز مشرق سر کوی^{۵۰} آفتاب طلعت تو
 حکایت لب شیرین کلام فرهادست



دلم بجو که قدت همچو سرو دلجو است سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست
 ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی که رنج خاطر من از جور دور گردونست
 از آن زمان که ز چنگم^{۵۱} برفت رود عزیز کنار دامن من همچو رود جیحونست
 چگونه شاد شود اندرون غمگینم به اختیار که از اختیار بیرونست
 ز بیخودی طلب یار می‌کند حافظ چو مفلسی که طلبکار گنج قارونست

مطلع سایر غزلیات و دو قطعه آخر

(۱۱)

دل سراپرده محبت اوست دیده آینه‌دار طلعت اوست

(۱۲)

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هرچه بر سر ما می‌رود ارادت اوست

(۱۳)

مرحبا ای بیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

(۱۴)

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست در غنچه‌ای هنوز و صدت عندلیب هست

(۱۵)

یارب این شمع دل‌افروز ز کاشانه کیست جان ما سوخت نپرسید^{۵۲} که جانانه کیست

(۱۶)

جز آستان توأم در جهان پناهی نیست سر مرا به جز این در حواله گاهی نیست

(۱۷)

دیدم که یار جز سر جور و ستم نداشت بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت

(۱۸)

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

(۱۹)



- صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت
(۲۰)
- حسنست به اتفاق ملاحظت جهان گرفت آری به اتفاق جهان می توان گرفت
(۲۱)
- شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت
(۲۲)
- یارب سببی ساز که یارم به سلامت باز آید و برهاندم از بند ملامت
(۲۳)
- ای غایب از نظر به خدا می سپارمت جانم بسوختی و به جان^{۵۳} دوست دارمت
(۲۴)
- مدام مست می دارد نسیم جعد گیسویت خرابم می کند هر دم فریب چشم جادویت
(۲۵)
- آنکه رخسار تو را رنگ گل^{۵۴} نسرين داد صبر و آرام تواند به من مسکین داد
(۲۶)
- آنکه خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کند
(۲۷)
- خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز پیش از آن دم^{۵۵} که شود کاسه سر خاک انداز
(۲۸)
- دلم ر بوده^{۵۶} لولی وشی است شورانگیز دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز
(۲۹)
- گلعداری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو جهان^{۵۷} ما را بس
(۳۰)
- جانا تو را که گفت که احوال ما مپرس بیگانه گرد و قصه هیچ آشنا مپرس
(۳۱)



- بازای و دل تنگ مرا مونس جان باش
وین سوخته را محرم اسرار نهران باش
(۳۲)
- اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
رفیق حجره^{۵۸} و گرمابه و گلستان باش
(۳۳)
- فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش
گل در آن فکر^{۵۹} که چون عشوه کند در کارش
(۳۴)
- شرابی مست^{۶۰} می‌خواهم که مردافکن بود زورش
مگر یکدم برآسایم^{۶۱} ز دنیا و شر و شورش
(۳۵)
- در عهد پادشاه خطابخش جرم‌پوش
حافظ قرابه‌کش شد و مفتی پیاله‌نوش
(۳۶)
- ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
دل از عشوه^{۶۲} یاقوت^{۶۲} شکرخای تو خوش
(۳۷)
- دل‌رمیده شد و غافل‌من درویش
که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش
(۳۸)
- ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش
بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش
(۳۹)
- هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل
هر کو شنید گفتا لله در قایل
(۴۰)
- ای نور چشم من سخنی هست و^{۶۳} گوش کن
چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن
(۴۱)
- تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی
ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی
(۴۲)
- پادشاه‌ها لشکر توفیق همراه تواند
خیز اگر بر عزم نخجیر^{۶۴} جهان ره می‌کنی^{۶۵}
(۴۳)



آن کیست تا به حضرت سلطان ادا کند
کز جور دور گشت شریک بها پدید^{۶۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، تهران، مؤسسه نشر جهان دانش، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶.
۲. همان، ص شانزده تا بیست.
۳. موجانی، سید علی؛ امریزدان علی مردان؛ فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ج ۱، مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۶.
۴. در نسخه قزوینی: طره.
۵. جعد.
۶. آخر.
۷. کزو.
۸. ازو غایب مشو.
۹. هندویش.
۱۰. از دل.
۱۱. می.
۱۲. اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم.
۱۳. دوست‌تر.
۱۴. با بیت بعد پس و پیش آمده است.
۱۵. بعد از بیت هفتم بیت زیر اضافه دارد:
مستی به چشم شاهد دل‌بند ما خوشست زان رو سپرده‌اند به مستی زمام ما
۱۶. این بیت، پس از بیت اضافه شده قرار دارد.
۱۷. نیاری.
۱۸. مر.
۱۹. ز تاراج.
۲۰. تفرقات.
۲۱. دولت.
۲۲. برد.
۲۳. این بیت ندارد.
۲۴. رواست.
۲۵. که خواجه.
۲۶. بعد از این بیت، دو بیت زیر را اضافه دارد:
به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
شدم ز دست تو شیدای کوه و دشت و هنوز نمی‌کنی به ترحم نطق سلسله سست
۲۷. عجزوز.
۲۸. این بیت بعد از بیت نهم قرار گرفته است.
۲۹. عهد و.



۳۰. خانه‌پرور ما.
 ۳۱. پسر.
 ۳۲. آن.
 ۳۳. آن.
 ۳۴. این بیت را ندارد.
 ۳۵. با بیت بعد پس و پیش آمده است.
 ۳۶. کر هر زبان که.
 ۳۷. خال.
 ۳۸. گنج.
 ۳۹. آنچه.
 ۴۰. بعد از این بیت، بیت زیر اضافه دارد:
 کبریا نیست که در حشمت درویشانست
 آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید
 ۴۱. می‌شود.
 ۴۲. این بیت پس و پیش آمده است.
 ۴۳. مظهرش.
 ۴۴. به جای این بیت، بیت زیر آمده است:
 منبعش خاک در خلوت درویشان است
 حافظ ار آب حیات ازلی می‌خواهی
 ۴۵. من غلام نظر آصف عهدم کو را.
 ۴۶. روی.
 ۴۷. این بیت ندارد.
 ۴۸. قبل از این بیت، بیت دیگری نیز دارد:
 که مغیلان طریقتش گل و نسرین من است
 یارب این کعبه مقصود تماشاگاه کیست
 ۴۹. به یاد لعل لب و چشم مست می‌گونت.
 ۵۰. کو.
 ۵۱. از آن دمی که ز چشمم.
 ۵۲. برسید.
 ۵۳. دل.
 ۵۴. گل و.
 ۵۵. پیشتر زان.
 ۵۶. رمیده.
 ۵۷. روان.
 ۵۸. حریف خانه.
 ۵۹. گل در اندیشه.
 ۶۰. شراب تلخ.
 ۶۱. که تا یکدم بیاسایم.
 ۶۲. شیرین.



۶۳. واو ندارد.

۶۴. تسخیر.

۶۵. در نسخه تاجیکستان، قبل از قطعه این مطالب آمده است: در حالی که منادمه اهل فضل را در شیراز به (۴) هفت نیم خواستند کرد، وزرا (؟) پادشاه سعید شاه شجاع با نگاه التفات بفرمود و زیاده فرمود و مولانا محمد حافظ این قطعه گفته، رحمه الله.

۶۶. این قطعه در نسخه قزوینی نیست. همچنین در نسخه تاجیکستان، قبل از قطعه عبارت زیر وجود دارد: ایضاً مولانا محمد را به دریاب آنکه مولانا سعدالدین انسی را قضای فارس داده بودند و الشیخ فرید را منصب ندیمی.